

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

ادب و زبان فارسی

دوره جدید، شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳) زمستان ۸۸

## حماسه گیلگمش در بوته نقدی نو<sup>۱</sup>

( علمی - پژوهشی )

دکتر محمد حسین کریمی

دانشیار دانشگاه شیراز

دکتر اکبر نحوی

استادیار دانشگاه شیراز

دکتر محمود رضایی دشت ارژنه

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

### چکیده

حماسه گیلگمش، یکی از کهن ترین حماسه های جهان است که به حماسه جاودانگی معروف است. گیلگمش در این حماسه، همواره جوان پهلوان مثبتی تلقی شده که با کوشش بسیار در پی جاودانگی است و عاقبت درمی یابد که تنها راه جاودانگی، که هر انسانی می تواند بدان برسد، نام نکو و شهرت جاودانه است؛ نه داشتن عمری دراز یا ابدی. اما نگارندگان در این جستار بر اساس رویکرد شالوده شکنی<sup>۲</sup>، که با رد تک معنایی، همواره راه را برای قرائتها و تاویلهای دیگر نیز باز می گذارد برآنند که در این حماسه، نه تنها گیلگمش، شخصیتی مثبت ندارد، بلکه نماد دیو خشکسالی است که می خواهد خشکسالی و بی بری را بر کل طبیعت چیره گرداند. از دیگر سو با توجه به شواهد و قرائین موجود، این حماسه در ژرف ساخت، اسطوره باروری است، نه حماسه جاودانگی. **کلید واژه ها:** گیلگمش، شالوده شکنی، حماسه جهانی، جاودانگی و باروری.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۶/۴/۳

۱- تاریخ ارسال مقاله: ۸۵/۸/۲۰

DECONSTRUCTION-۲

نشانی پست الکترونیک نویسنده: Mrezaei355@gmail.com

## مقدمه

حماسه گیلگمش در حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد نگاشته شده<sup>۳</sup> و گیلگمش نخستین پهلوان تراژدیک جهان است. او پنجمین پادشاه نخستین سلسله فرمانروایان اوروک<sup>۴</sup> بود که ۳۰۰ سال بر اریکه قدرت نشست. او دو نیمه خدا و یک نیمه انسان بود که سرشت نیمه خدایی او به خاطر مادرش نینسون، الهه بزرگ بود. پدرش لوگلبنده<sup>۵</sup>، دومین پادشاه اوروک، پیش از گیلگمش و سومین پادشاه بعد از طوفان بود. خود گیلگمش نیز در سومر کاهن بزرگ کولاب<sup>۶</sup> بود (Sandars, 1969: 22-23). الیاده معتقد است «این حماسه در واقع بخشی از اسطوره منسوب به انوما الیش<sup>۷</sup> است که در هفت لوح در کتابخانه آشور بانی پال یافت شده و نام انوما الیش هم برگرفته از کلمات آغازین این اسطوره است.<sup>۸</sup> حماسه گیلگمش، بزرگترین منظومه حماسی بابل، بسیار فراتر از آن است که ما امروزه درباره آن قضاوت می کنیم. این حماسه بویژه به لحاظ مفاهیم اسطوره ای بسیار غنی است» (Eliade, 1993, vol 2, 314).

در این حماسه، زن نقشی محوری دارد؛ از جمله اینکه نینسون، مادر گیلگمش، کل جهان و مخلوقات را می آفریند و در طول حماسه نقشی نمایان ایفا می کند در حالی که از شوهر او، لوگلبنده، جز نام اثری نمی بینیم. از سوی دیگر الهه باروری، ایشتر<sup>۹</sup>، راهبه ای که انکیدو را متمدن می کند، سیدوری<sup>۱۰</sup> که گیلگمش را در رسیدن به دیار اوت ناپیشتیم<sup>۱۱</sup>

<sup>۳</sup> - سال تألیف حماسه گیلگمش به صورت دقیق مشخص نیست و معمولاً بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد تخمین زده اند.

<sup>۴</sup> - Uruk مهمترین شهر تمدن سومر

<sup>۵</sup> - LUGALBANA

<sup>۶</sup> - Kullab بخشی از شهر اوروک

<sup>۷</sup> - Enuma elish

<sup>۸</sup> - از آنجا که این اسطوره با واژه انوما الیش به معنای آن گاه که در بالا آغاز می شود به اسطوره انوما الیش شهرت یافته است (بهار، ۱۳۷۶: ۴۰۵) اما دونا روزنبرگ این کلمه را در آسمان معنا کرده است (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۲۹۷).

<sup>۹</sup> - ایشتر، الهه بزرگ بین النهرین بود؛ همان که برابر عشتروث (Ashtaroth) در سوریه، شام و ادبیات توراتی است (بهار، ۱۳۷۶: ۳۹۴).

<sup>۱۰</sup> - SIDORI

<sup>۱۱</sup> - UTANAPISHTIME

راهنمایی می کند، همه دال بر نقش برجسته زن در این حماسه است؛ اما با این همه کسی این حماسه را از این دیدگاه که می تواند اسطوره باروری باشد، نکاویده است.

نگارندگان بر آنند که ژرف ساخت این حماسه، همانا اسطوره باروری است. مناسب

است پیش از تجزیه و تحلیل، ابتدا خلاصه ای از این حماسه نقل شود:

« گیلگمش، پادشاه اوروک، فرزند لو گلبنده<sup>۱۲</sup> و نینسون بود. او در شهر

اوروک، پرستشگاه با شکوه و شاهانه آنو و ایشتر را بنیان نهاد. نینسون، الهه مادر، همه انسانها از جمله گیلگمش را از گل آفرید، ولی گیلگمش به رغم داشتن مادری که الهه مادر بود و با وجود آن استعداد های ملکوتی و خدادادی که در نهادش بود، خدا نشده بود و به صورت دو نیمه خدا و یک نیمه انسان باقی مانده بود. بنابراین او محکوم بود که به سرنوشت تمامی انسانها، یعنی به مرگ و نیستی، تن در دهد.

او هر کار که می خواست می کرد و اهمیت نمی داد که ممکن است به دیگران زیان برساند. از آزار رساندن به دوستان خود نیز رویگردان نبود. سرانجام نجبای شهر اوروک از رفتار ناشایست گیلگمش به ستوه آمدند. آنها از دست وی شکوه می کردند و به یکدیگر می گفتند گیلگمش مردی فوق العاده خودخواه و خیره سر است. او زیادتر از حد مجاز یک پادشاه در زندگی رعایایش دخالت می کند. او حتی در امور مربوط به زن و شوهر، بین مادر و دختر و بین پدر و پسر خانواده های اشراف و نجبا و سلحشوران دخالت می کند.

خدایان، شکوه های اشراف و نجبای شهر اوروک را شنیدند و بی درنگ انجمن کردند تا درباره رفتار و سلوک گیلگمش بحث کنند. آنو، پدر خدایان، پیش از اینکه خدایان گرد هم آیند، الهه مادر را نزد خود فرا خواند و به او گفت، تو گیلگمش قهرمان را آفریده ای که مردی است با خلق و خوی ورزایی نیرومند و وحشی! اکنون مردی نیرومند و دلیر به نام انکیدو بیافرین که درست مثل گیلگمش باشد. گیلگمش باید بیاموزد که گرچه خداگونه است، خدا نیست.

<sup>۱۲</sup>- LUGALBANDA-

این بود که نینسون، انکیدو را آفرید<sup>۱۳</sup>. انکیدو مثل موجودی وحشی می زیست؛ دور از آدمیان و بین حیوانات دشت. او نه از دیگر آدمیان آگاهی داشت و نه از زمین و درست مانند غزالها، گیاهخوار بود و از گیاهان دشت تغذیه می کرد؛ برای نوشیدن آب، راه خود را بین جانوران وحشی باز می کرد و خود را به آب می رساند.

روزی مردی شکارچی که با شکار جانوران وحشی امرار معاش می کرد، انکیدو را هنگام نوشیدن آب میان جانوران وحشی یافت. او که از دست انکیدو به ستوه آمده بود و انکیدو مانع شکار او می شد، راهی شهر مستحکم اوروک شد و با راهبه ای<sup>۱۴</sup> به دیار خود بازگشت. انکیدو به محض دیدن راهبه، دلباخته او شد و شش روز و هفت شب در کنار او سپری کرد.

کاهنه گفت، انکیدو، اکنون که به تو می نگرم، درمی یابم که تو نیز مثل یکی از خدایان آسمان دانا شده ای. چرا هنوز هم می خواهی با جانوران وحشی در پهنه دشت جولان بدهی؟ با من بیا تا تو را با خودم به شهر مستحکم اوروک و در آنجا به بازارگاه و به پرستشگاه آنو و ایشتر بیرم. در شهر اوروک با گیلگمش، پادشاه نیرومند آن سرزمین، دیدار خواهی کرد. این شهریار کارهای نمایان و بزرگ بسیاری کرده است و مانند ورزایی وحشی با مردم این شهر رفتار می کند. تو او را مثل خودت دوست خواهی داشت.

قلب انکیدو برای یافتن دوست می تپید. بنابراین درخواست کاهنه را پذیرفت و با او راهی شهر اوروک شد. در این هنگام گیلگمش نزد مادرش، نینسون رفت و درباره رؤیاهایش به او گفت تا شاید او بتواند خوابش را تعبیر کند.

نینسون پاسخ داد، این ستاره ای که از آسمان آمده است و از نظر شکل و صورت به خود آنو شباهت دارد در واقع مردی است مثل تو به نام انکیدو. او در دشتی پر گیاه به

<sup>۱۳</sup> - جالب است میرچا الیاده، اسطوره پژوه معروف، روایتی بکلی متفاوت با دیگر روایتها درباره گیلگمش ارائه می کند به این صورت که /رورو (Aruru) به درخواست خدایان /ئابانی (Eabani) را می آفریند که بعد این دوبا هم هومبابا را که از طرف /ایشترنگهبان جنگل سرو است از بین ← می برند. این در حالی است که در دیگر روایتها، نینسون، مادر گیلگمش است که نه /رورو بلکه انکیدو را می آفریند. از سوی دیگر در دیگر روایتها این /نلیل، خدای بزرگ بین النهرین است که هومبابا از طرف او محافظ جنگل سرو است، نه ایشتر. البته اصل روایت یکی است و اختلاف فقط در نامهاست (Eliade، VOL 2، ۳۱۵، ۱۹۹۳).

<sup>۱۴</sup> - نام این راهبه شومحت (shmhath) بوده است (Tigay، ۱۹۸۲: ۱۷).

دنیا آمده است. حیوانات وحشی او را به بار آورده و بزرگ کرده‌اند. هنگامی که انکیدو به شهر اوروک وارد می‌شود، تو او را می‌بینی و در آغوش می‌گیری و نجبا پایش را می‌بوسند. مادر گیلگمش در ادامه سخنش گفت، قلبت از شادی سرشار خواهد شد؛ زیرا انکیدو به یکی از بهترین و عزیزترین یاوران و همراهان تو مبدل می‌شود. او نیرومندترین مرد این سرزمین است که از نیروی ملکوتی آنو برخوردار شده است. آن‌گاه گیلگمش گفت، بی‌تردید چنین می‌نماید که طبق فرمان انلیل، دوست عزیزی به سوی من می‌آید و من هم به نوبه خود دوست، یاور و مشاور خوبی برای او خواهم بود.

هنگامی که انکیدو و کاهنه به نزدیک شهر رسیدند، مردی شگفت‌انگیز به آنها نزدیک شد و طوری به آنها نگاه کرد که گویی می‌خواست چیزی بگوید. انکیدو به کاهنه گفت، خواهش می‌کنم آن مرد را نزد من بیاورید. می‌خواهم بدانم چه نام دارد و چرا به اینجا آمده است.

مرد غریبه به انکیدو گفت، شهریار ما گیلگمش کاملاً بی‌بند و بار زندگی می‌کند. او می‌پندارد که حق دارد هر کاری که می‌خواهد بکند و به حقوق مردم و سنتهای ما هیچ اهمیتی نمی‌دهد. وقتی خدایان هنگام به دنیا آمدن او انجمن کردند، جملگی تصویب کردند که گیلگمش در مقام شهریار اوروک، حق دارد که در شب زفاف هر تازه عروس با او هم‌خوابی کند. اما گیلگمش به این حق و امتیاز بسنده نکرد؛ بنابراین مردم شهر ما هم از او می‌ترسند و هم نفرت دارند!

چون انکیدو این سخن را شنید، چهره‌اش از فرط خشم سپید شد و رنگ باخت و بعد به خودش گفت، هر گاه به دیدار این شهریار که مثل ورزایی وحشی بر مردم شهر اوروک فرمان می‌راند، نایل آمدم به او می‌آموزم که جایگاه خویش را بداند و به حق و حقوق و خواسته‌های دیگران حرمت بگذارد!

دیری از این ماجرا نگذشت که انکیدو به همراه کاهنه به شهر اوروک وارد شد. آن شب، هنگامی که گیلگمش به سوی پرستشگاه آنو و ایستر می‌رفت، هر دو مرد بزرگ، همدیگر را در بازارگاه شهر دیدند. وقتی پادشاه به پرستشگاه نزدیک شد، انکیدو آمد و درست وسط دروازه ورودی ایستاد، هر چه نیرو در بدن داشت، گرد آورد و پایش را محکم و استوار پیش آورد و بر زمین کوبید و نگذاشت که گیلگمش به پرستشگاه وارد

شود. گیلگمش که از این کار وی سخت شگفت زده و برآشفته شده بود با مرد ظاهراً ناآشنا و غریبه کشتی گرفت. دو مرد غول پیکر دیر بازی کشتی گرفتند و مثل دو ورزشی وحشی جنگیدند. آنها چارچوب دروازه را در هم شکستند و دیوارها را به لرزه در انداختند. سرانجام گیلگمش زانو بر زمین استوار ساخت و روی از انکیدو برتافت. ناگهان خشمش فرو نشست؛ زیرا بی درنگ دریافت که این مرد به ظاهر غریبه باید انکیدو باشد که او را در رؤیاهایش دیده است؛ خوابهایش تحقق یافته و اکنون واقعاً مطمئن شده بود که همتای خود، انکیدو را یافته است.

انکیدو نیز که دید گیلگمش روی بر تافته و کناره گیری کرده است با حرمت تمام گفت، درود بر تو گیلگمش که انلیل تو را به شهریاری این مردم برگزیده است! مادرت، الهه نینسون، پسری بزرگ به دنیا آورده است! تو از تمامی رعایای خود برتر و والاتر هستی! آن گاه هر دو مرد یکدیگر را در آغوش گرفتند و به دوستانی صمیمی مبدل شدند. روزی گیلگمش به انکیدو گفت، هومبابای دیو وحشی در دامنه کوه سرو، یعنی در خانه خدایان آسمانی در جنگل سرو در لبنان که سرزمین زندگان است، زندگی می کند؛ باید او را بکشیم و پس از کشتن وی تمامی پلیدیها و اهریمن صفتیهای را که در این سرزمین هست از بین خواهیم برد.

انکیدو گفت، مساحت این جنگل در حدود ۴۸۰۰۰ فرسنگ است و در واقع به حدی پهناور و گسترده است که وقتی کسی به درون آن می رود دیگر هیچ گاه نمی تواند از آن خارج شود؛ زیرا راه خروج را هرگز نمی یابد. اما در مورد این هومبابای دیو، هرگاه به جنگیدن با این هیولای کوه پیکر می اندیشم لرزه بر اندامم می افتد و وحشت به دلم راه می یابد! انلیل، فرمانروای خدایان آسمانی، او را به پاسداری از این جنگل برگزیده است. او با به وحشت انداختن افرادی که به جنگل وارد می شوند از این جنگل نگهداری می کند. چهره اش مثل چهره شیرهراس انگیز است و غرش وحشت برانگیزش مثل غرش رودخانه ای که طغیان کرده است و سیلاب به راه انداخته تا مسافتی دور به گوش می رسد؛ دندانهایی مثل دندان اژدها دارد و آتش از دهانش بیرون می جهد؛ وقتی راه می رود با هر نفس که می کشد هر چه نی و درخت بر سر راهش می یابد، می سوزاند و هر چه را نمی سوزاند، بی درنگ می بلعد.

گیلگمش پاسخ داد، عمر آدمیان محدود است و به هرچه دست می‌یابند، مثل باد می‌ماند! تو چرا از مرگ می‌هراسی؟ آیا بهتر نیست به جای اینکه بردبارانه به انتظار مرگ مقدر بنشینی به کاری دست بزنی که نام جاودانه‌ای برای خود بیابی؟

انکیدو پاسخ داد، ای گیلگمش، اگر تو عزم جزم کرده و دل به رفتن به این سفر و ماجرا داده‌ای، پس من ناخواسته با تو خواهم آمد و تو را همراهی خواهم کرد. گیلگمش، انکیدو و جوانان همراهشان، روانهٔ جنگل سرو شدند. سرانجام به محل ورود جنگل سرو رسیدند که از سوی افراد هومبابا نگهبانی می‌شد، ولی گیلگمش و افرادش نگهبانان را به هلاکت رساندند.

وقتی به دروازهٔ ورودی جنگل سرو نگرستند از بلندی فوق‌العاده زیاد درختان سرو شگفت زده شدند. گیلگمش، نیمه شب از خواب پرید و نزد انکیدو رفت و گفت، انکیدو دوست من، خوابی وحشتناک و آزار دهنده دیده‌ام! چنان خوابی که حتی گفتنش هراس دارم. من خواب دیدم که ورزای وحشی دشت را گرفته‌ام. هنگامی که آن ورزا را گرفتم، چنان گرد و خاکی به هوا فرستاد که دنیا تیره و تار شد. آن گاه ورزا مرا گرفت و نیرویم را طوری هرز برد که ناگزیر شدم از برابر آن بگریزم. اما باز هم مرا گرفت؛ به من غذا و از مشکی که همراه داشت مقداری آب داد.

انکیدو، گیلگمش را دلداری داد و خواب را به فال نیک گرفت. گیلگمش برای اینکه بتواند نظر هومبابا را به سوی خود جلب کند، تبرش را برداشت و یکی از درختان سرو را برید و انداخت. گرچه آنها حدود سه فرسنگ و اندی با خانهٔ هومبابا فاصله داشتند، آن دیو صدای فرو افتادن و شکسته شدن درخت را شنید و خشمگین شد. هومبابا از خانه‌اش بیرون آمد و چشمش را، که چشم مرگ بود بردو دوست دوخت. او سرش را خشمگینانه تکان داد و فریاد کنان، نعره زد، چه کسی به اینجا آمده است؟ چه کسی درختان پربهایی را که در کوهستانهای من روییده است از بین می‌برد؟ چه کسی درخت سرو مرا بریده و انداخته است؟

گیلگمش و انکیدو در نبردی سخت، هومبابا را از پا درآوردند. گیلگمش به سفرش در جنگل ادامه داد و به آنجایی آمد که درختان سرو هومبابا را انداخته بود. جوانان شهر مستحکم و محصور اوروک، تمام کنده‌های درختان را بسته‌بندی کردند و به اوروک

بازگشتند. چون الهه ایشر، گیلگمش را با جامه شاهانه اش دید، زیبایی و آراستگی اش را بسیار ستود و به او گفت، گیلگمش، بیا با من ازدواج کن! تو شوی من خواهی شد و من نیز همسر تو.

گیلگمش از او پرسید چرا باید با تو ازدواج کنم؟ تو به هر کس که دوست داشته ای آسیب رسانده ای! گوش کن؛ زیرا خوشبخت هستم که می توانم نام معشوقانت را به آگاهی تو برسانم. تو هنگامی که جوان بودی، تموز را دوست می داشتی، ولی او را رها کردی و گذاشتی که سالیان درازی پیوسته بگرید و اشک بریزد. تو مرغ چوپان را که دوست می داشتی با تیر زدی و بالهایش را شکستی. اکنون سالهای متمادی است که آن مرغ در باغهای میوه بر شاخ درختان می نشیند و زاری کنان می گوید بالم! بالم! آن گاه اسب نرینه ای را دوست داشتی که در میدانهای کارزار شهرت یافته بود. نخست او را به تازیانه بستی و بعد مهمیز زنان او را حدود ۳۲ فرسنگ به تاخت راندی و ناگزیرش ساختی آب گل آلود بنوشد و به این شیوه آن حیوان را کشتی. مادرش هنوز در رثایش گریان است. آن گاه، عاشق رمه بانی شدی که چندین و چند کوله بار شاخه های درخت زبان گنجشگ به تو پیشکش می کرد و هر روز بهترین و فربه ترین بزهایش را برای خوشایند تو می کشت. تو عشق او را این گونه پاسخ دادی؛ او را کتک زدی و بعد به گرگ مبدل کردی! بچه چوپانانش او را از گله اش راندند و سگانش نیز پاهایش را گاز گرفتند. اندکی بعد عاشق باغبان نخیلات پدرت شدی. او هر روز چندین سبد رطب برای سفره ات می آورد. تو او را به موش کور مبدل کردی و به دل زمین فرستادی! پس اگر من هم بگذارم تو مرا دوست داشته باشی، درست همان گونه با من رفتار خواهی کرد که با دیگر عاشقانت کردی!

ایشتر از شنیدن این سخنان سخت خشمگین شد و برآشفتم. آن گاه به آسمان رفت و گریان و اشک ریزان نزد پدرش آنو گلایه کرد و به او گفت، پدر! گیلگمش به من توهین کرده است. خواهش می کنم ورزای آسمانی را به من بده و اجازه بده گیلگمش را بکشم. اگر تو خواهشم را اجابت نکنی، کلونهای دروازه ورودی دنیای زیرین را می شکنم و در را باز رها می کنم. کاری می کنم که مردگان همه برخیزند و به دنیای زندگان بروند و میان آنها زندگی کنند و از نظر شمار بر آنها فایق آیند.



آنو پاسخ داد، اگر ورزای آسمان را به تو بدهم، هفت سال قحطی در اوروک خواهد آمد. آیا تو به اندازه کافی غله ذخیره کرده‌ای که در این هفت سال به مردم بدهی بخورند؟ آیا به اندازه کافی گیاه کاشته‌ای که به همه حیوانات برسد؟ ایشر پاسخ داد، بله، پدر. برای مردم غله ذخیره کرده‌ام و برای حیوانات نیز علف به اندازه هفت سال کاشته‌ام و ذخیره نگه داشته‌ام. آن گاه آنو، ورزای آسمانی را به ایشر داد و آن الهه، ورزا را به شهر اوروک برد و ورزا در ستیز با گیلگمش و انکیدو کشته شد.

پس از این ماجرا، ایشر از دیوارهای مستحکم اوروک بالا رفت؛ بر فراز دیوار ایستاد و بانگ برآورد وای بر گیلگمش! او با کشتن ورزای آسمانی به من توهین کرده است!

انکیدو چون این سخنان را شنید، ران ورزا را برید و آن را به سوی الهه پرت کرد. آن گاه بانگ برداشت و به ایشر گفت، اگر دستم به تو برسد، تو را همان گونه از هم می‌درم که این ورزا را دریدم! آن گاه ایشر، زنان پرستشگاه را گرد آورد و پیرامون ران راست ورزای آسمانی به سوگواری نشستند.

آن شب، گیلگمش به مناسبت پیروزشان بر ورزای آسمانی، جشن باشکوهی در کاخش برگزار کرد. انکیدو، گیلگمش را از خواب بیدار کرد و به او گفت، دوست من، گوش فراده تا به تو بگویم که چه خوابی دیده‌ام. خدایان بزرگ، آنو، انیل، ایای دانا و شمش نورانی گرد هم آمدند و انجمن کردند. آنو به انلیل گفت آن کس که درختان سرو را از جنگل کوهستان بریده است، باید بمیرد! انلیل پاسخ داد، گیلگمش نباید بمیرد، اما انکیدو باید!

باری انکیدو در گذشت و گیلگمش بر پهنه دشت پر گیاه آواره گشت و در اندوه مرگ عزیزترین دوستش، انکیدو، تلخکامانه گریست و به خود گفت، من تا پاهایم توان راه رفتن دارند باید سفر کنم و خودم را به خانه اوت ناپیشتیم برسانم. او انسانی است مثل خود من، ولی به زندگی جاودانه دست یافته و به جمع خدایان فناپذیر پیوسته است. تردیدی نیست که او می‌تواند به من بیاموزد که چگونه می‌توانم جاودانه زندگی کنم و فناپذیر باقی مانم!

گیلگمش با تحمل مشقات فراوان و با گذشتن از دریای مرگ، بالاخره به سرزمین اوت ناپیشتیم رسید. وقتی قایق به خشکی رسید، اوت ناپیشتیم به چهره گیلگمش نگاه کرد و از او پرسید تو کی هستی؟ چرا به اینجا آمده‌ای؟

گیلگمش پاسخ داد، اسم من گیلگمش است و شهریار شهر محصور اوروک هستم. من می‌دانم که تو زندگی ابدی و جاودانه یافته‌ای و به انجمن خدایان فناپذیر نیز پیوسته‌ای. من هم می‌خواهم تا ابد بر پهنه گیتی زندگی کنم؛ هر چه می‌دانی به من بیاموز تا من نیز بتوانم مثل تو زندگی کنم!

اوت ناپیشتیم پاسخ داد، گیلگمش، من راز خدایان را نزد تو فاش می‌کنم و ماجرای طوفان و چگونه جاودانه شدنش را برای گیلگمش به تفصیل بازگفت. اوت ناپیشتیم در ادامه سخنان خود گفت، اگر می‌خواهی که مثل خدایان آسمانی باشی و تا ابد زنده بمانی، نخست باید از قدرتی شبیه قدرت خدایان برخوردار باشی. گرچه تو آدم نیرومندی هستی، من ثابت می‌کنم که تو نیز مثل هر آدمیزاده دیگر ناتوان هستی؛ از همین امشب از تو می‌خواهم که هفت شب و هفت روز بر سر پا بایستی و بیدار بمانی.

گیلگمش از فرمان اوت ناپیشتیم اطاعت کرد و بیدار ماند. گرچه گیلگمش بسیار تلاش کرد، خواب، ناخواسته مثل مه او را در بر گرفت و بر وجودش چیره شد. گیلگمش چون از شکستش در آزمون آگاه شد با حالت نومیدی و خشم نالید و گفت اکنون که مرگ، آن راهزن قهار بر اعضایم چیره شده است، می‌دانم که مرگ در اتاق خوابم پنهان شده است و من نمی‌توانم از چنگ وی بگریزم! اوت ناپیشتیم، قدری گیلگمش را آرام کرد و از قایقرانش، اورشنبی<sup>۱۵</sup> خواست او را تا رسیدن به شهر اوروک همراهی کند.

آن گاه همسر اوت ناپیشتیم به او گفت، گیلگمش سفر دور و دراز و دشوار و خطرناکی در پیش گرفت تا بتواند به دیدار تو نایل شود. اکنون برای اینکه تو از او تقدیر کرده باشی، چه هدیه ای به او می‌دهی تا با خود به شهرش ببرد؟

اوت ناپیشتیم گفت، گیلگمش من تو را با چیزی اسرارآمیز که خدایان آفریده‌اند به شهر اوروک راهی می‌کنم. آن نهالی که در ژرفای آب روئیده است، مثل گل سرخ است. هرگاه دستت را برای چیدن آن دراز کنی خارهایش در دستت می‌خلد. ولی با وجود این،

اگر بتوانی آن نهال را بر کنی در حقیقت جوانی ابدی را در دستان خود نگه داشته‌ای. البته این نهال تو را زندگی جاودانه نمی‌بخشد، ولی تا هنگامی که زنده هستی تو را همیشه جوان نگه خواهد داشت.

گیلگمش به زیر آب رفت و تعدادی از نهالها را با خود به درون قایق آورد و با اورشینی راهی سفر شدند؛ چون به ساحل رسیدند، گیلگمش برای اینکه نهالهایش را حفظ کند، آنها را با خود به ساحل برد. چندی بر خشکی ره سپرد و پیش رفت تا به آبیگری بزرگ رسید که جویباری در آن می‌ریخت؛ در آنجا نهالها و لباسهایش را بر کنار آبیگر گذاشت و خود به درون آبیگر رفت تا شنا کند.

ماری که در آبیگر بود بوی خوش نهالها را حس کرد؛ از آب بیرون خزید و به ساحل آبیگر آمد و نهالها را به دهان گرفت و آنها را با خود به درون آب برد. وقتی ماری به درون آبیگر بازگشت و به میان آب شد، پوست کهنه‌اش را از تن به در کشید و ظاهری کاملاً جوان و شاداب یافت. این بود که گیلگمش، دست تهی و با دلی سخت غصه دار به اوروک بازگشت» (برگرفته از روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۹۳ - ۳۳۹).

**نقد و بررسی:** پیش از هرگونه نقد و بررسی لازم است به برخی از تحلیلهایی که تا به حال درباره این حماسه صورت گرفته است، نیز اشاره ای بشود:

برند جاگر<sup>۱۶</sup> معتقد است که هدف از حماسه گیلگمش جستجوی جاودانگی است و گیلگمش نیز در این حماسه همپایه انکی یا انا<sup>۱۷</sup>، خدای آب و فرزاندگی است:

«حماسه گیلگمش توصیف گر پهلوانی پر تب و تاب است که در پی فرزاندگی به انتهای جهان سفر می کند و در فرجام فرزاندگی را در داستان طوفان<sup>۱۸</sup> می یابد. بازگشت گیلگمش به سرزمینش برای خوشبخت کردن مردم اوروک، تداعی کننده از آسمان به زمین آمدن انکی/ انا به هنگام طوفان برای نجات فرد مورد علاقه اش، اوت ناپیشتم

<sup>۱۶</sup> Bernd Jager -

<sup>۱۷</sup> - انکی نام سومری و انا نام بابلی خدای آبها و فرزاندگی است.

<sup>۱۸</sup> - در طوفان بزرگ بود که انکی / انا پیش از طوفان، اوت ناپیشتم را از ماجرا آگاه ساخت و او را به ساختن کشتی ترغیب کرد و به این ترتیب اوت ناپیشتم از هر گیاه یا موجودی یک جفت به کشتی برد و از طوفان جان سالم به در بردند.

است. همان طور که انکی/ ائا، اوت ناپیشتم را در ساختن کشتی و نجات از طوفان رهنمون شد، اوت ناپیشتم نیز همان آموزه ها را در گوش گیلگمش فرا خواند تا مردم اوروک را نجات دهد؛ لذا تعالیم نجات دهنده بین انکی/ ائا و اوت ناپیشتم معادل نصایح اوت ناپیشتم به گیلگمش است. از دیگر سو برگشت گیلگمش بر روی آبهای مرگ نیز یاد آور شناور بودن گیلگمش بر روی طوفان بزرگ است» (Gager, 2001: 142). ساندرز نیز چون جاگر معتقد است سفر گیلگمش سفری در جستجوی زندگی و دانایی و فرزانگی است (Sandars, 1960: 7).

پاتریک بارن<sup>۱۹</sup> این حماسه را دال بر مراحل سه گانه تکامل اجتماعی بشر، بربریت، دامداری و کشاورزی و تمدن می داند؛ به این ترتیب که هومبابا نماد عصر کوه نشینی، توحش و بربریت، انکیدو معادل دوران دامداری و گله چرانی و گیلگمش نماد تمدن، شهرنشینی و کشاورزی است (Baron, 2002: 382) که ریو کا کلاگر<sup>۲۰</sup> نیز به صورت ضمنی موافق با همین دیدگاه است:

«کاهنه به جای شرکت در روابط جنسی آیینی به منظور تحریک باروری زمین، انکیدو را از غرق شدن در دنیای حیوانات نجات می دهد. او نه تنها باعث رمیدگی حیوانات از انکیدو می شود، بلکه انکیدو را در خراب کردن فوری خانه عروس<sup>۲۱</sup> رهنمون می شود و به این ترتیب در پی متمدن کردن انکیدو بر می آید» (Klager, 1991: 40).

پیرایه یغمایی این حماسه را از دیدگاه روانشناسانه بر کاویده و معتقد است که گیلگمش و انکیدو در واقع دو رویه یک سکه اند و انکیدو در حکم سرشت زنانه گیلگمش است:

«اسطوره گیلگمش داستان تکامل و به پوچی رسیدن انسان است. آنچه باعث برتری این اسطوره بر دیگر اساطیر جهان می شود، ضربا هنگ فلسفی آن است و گرنه ظاهر

<sup>۱۹</sup> Patric Barron -

<sup>۲۰</sup> Revkah Klager -

<sup>۲۱</sup> منظور از خانه عروس معبد ایناناست که گیلگمش در آنجا با تازه عروسان در شب زفاف در می آمیخت و با آمدن انکیدو و روانه شدن او به جنگل سرو و سپس به دیار اوت ناپیشتم، دیگر فرصت آمدن به معبد را پیدا نمی کند که کلاگر از این امر به خراب شدن خانه عروس یاد می کند.

داستان از بافت ساده ای برخوردار است. در اسطوره گیلگمش در ظاهر خواننده با دو قهرمان، گیلگمش و انکیدو روبه روست. اما آن دو جز یک تن نیستند و دو نیمه همزادند که یکدیگر را کامل می کنند. گیلگمش نیمه مرد یا روان مردانه است<sup>۲۲</sup> و انکیدو نیمه زن یا روان زنانه<sup>۲۳</sup>. (یغمایی، ۲۸۱۳۷۸-۲۶).

همان گونه که پیش از این اشاره شد تاکنون این حماسه از دیدگاه بارورانه مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است. نگارندگان برآنند که از این زاویه این حماسه سترگ را به نظاره بنشینند. دستمایه نگارندگان در تحلیل این حماسه، رویکرد شالوده شکنی بوده که همیشه از تک معنایی گریزان است:

«شالوده شکنی به منزله پافشاری و تلاش برای دگرگون کردن یک مفهوم قطعی از اثر و تلاش در مسیر تعدد معنایی آن است... در تحلیل ساخت شکنی، هر ساختی این قابلیت را دارد که دریافت معمول و متعارف آن، در هم شکسته شود و دریافت و معنایی نو از آن استنباط گردد... با این همه باید توجه داشت که در این دریافتهای گوناگون، ترجیح یک معنا بر معنای دیگر یا یک دریافت بر دریافت دیگر مطرح نیست» (امامی، ۱۳۸۲: ۲۳).

بر اساس همین رویکرد ادبی، نگارندگان، ضمن اینکه نسبت به نظریات پیشینان در باره این حماسه احترام کامل قائلند با توجه به شواهد و قراین موجود در آن، معنایی تازه و نو از آن دریافته اند که با آنچه تا به حال در مورد این حماسه و پهلوان مرد آن می پنداشتند، قدری متفاوت است؛ لذا برای پرهیز از هرگونه درازه گویی، فهرست وار به قراین و شواهدی که دال بر باروری بودن این حماسه و سرشت دیگرگونه گیلگمش است، اشاره می شود:

۱- گیلگمش در قسمت نخست حماسه، یکی از سرسپردگان ایشتر، الهه باروری است؛ چنانکه برای او در شهر اوروک، پرستشگاهی بس زیبا بنا می نهد و گهگاه برای نیایش ایشتر به آن معبد می رود و انکیدو در نخستین برخورد با گیلگمش در آستانه ورود به معبد ایشتر، راه را بر او سد کرد. از دیگر سو چنانکه در متن حماسه آمده است: «وقتی خدایان به هنگام به دنیا آمدن گیلگمش انجمن کردند، جملگی تصویب کردند که گیلگمش در

۲۲ - Animus

۲۳ - Anima

مقام شهریار اوروک، حق دارد که در شب زفاف هر تازه عروس با او همخوابی کند؛ اما گیلگمش به این حق و امتیاز بسنده نکرد» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۵۱).

به نظر نگارندگان، اینکه گیلگمش با تمام نوعروسان، بلکه از این حد هم گذشته، حتی با زنان شوهردار همبسترمی شود، چیزی جز ادای آیین روسپیگری مقدس نیست؛ یعنی همان آیینی که به بارور تر شدن زمین و طبیعت کمک می کند و در اینجا به جای اینکه با خود ایشتر در آمیزد با نمایندگان زمینی این الهه، یعنی نوعروسان و زنان در می آمیزد. لذا نوعروسان و زنان در این حماسه نماد روسپیان مقدسند: «سه گروه مختلف از روسپیان به ایشتر خدمت می کردند که همگی وقف پرستش او بودند. در واقع شایسته است فکر کنیم که این زنان تجسم خود الهه بودند؛ زیرا یکی از نامهایی که به آنان داده شده بود در مورد الهه نیز به کار می رفت» (Frazer, 1966, VOL 2, P 1, ۸-۹).

روسیگری ایشتر از آنجا بیشتر نمایان می شود که یکی از هدیه های پدرش به او همین نعمت روسپیگری بوده است: «بنا بر اساطیر سومری، اینانا (ایشتر) برای دیدار پدرش به معبد آبزو<sup>۲۴</sup> در شهر اریدو رفت. انکی چنان از دیدار دخترش شاد شد که پیوسته باده نوشید و به اوج مستی رسید. بر اثر مستی، رو به بخشش آورد و ۱۰۰ هدیه گرانها را به دخترش، اینانا داد که از جمله این هدایا، سلطنت، راستی، دروغ، روسپیگری مقدس، موسیقی و ... بود. وقتی انکی به هوش آمد، اینانا او را ترک کرده بود...» (Heidel, ۱۹۴۶: ۷۳).

روسیگری مقدس از جمله آیینهایی بوده که برای باروری هر چه بیشتر طبیعت در جای جای اساطیر ملل، جایگاهی بس رفیع داشته است و دخترانی که در معبد به عنوان روسپی مقدس خود را در اختیار رهگذران قرار می دادند با افتخار هر چه تمامتر بدین کار دست می یازیدند: «درحقیقت روسپیگری نه تنها نادیده گرفته نمی شود، بلکه حمایت نیز می شود و در بسیاری از کشورها به عنوان یک آیین دینی به حساب آمده است. در امپراتوری بابل، یکی از مشخصه های پرستش میلیتا، این بود که هر زنی در طول زندگی خود یک مرتبه خود را در اختیار غریبه هایی بگذارد که به زیارتگاه الهه می آیند. یکی از مشخصه های فرقه آئاتیت نیز همین رسم است. دختران خانواده های اصیل خود را وقف الهه می کنند و بعد از یک دوره خدمت طولانی در معبد او ازدواج موفقی دارند. در هند نیز

دوشیزگان مجبور می شوند تا خود را در معابد عرضه کنند. مار کوپولو نیز در سفر خود در سرزمین تبت از این رسم مبهوت می شود؛ در آنجا هیچ مردی با یک زن دوشیزه ازدواج نمی کند. در نتیجه هنگامی که مسافران و غریبه ها از جاهای دیگر می آیند و از سرزمین آنها می گذرند، زنانی که دختر دم بخت دارند، آنها را نزد غریبه ها می آورند و در خواست می کنند که آنها را بگیرند و تا زمانی که در آنجا می مانند از هم نشینی با آنها لذت ببرند. دوشیزه از هم نشین خود چند هدیه کوچک در خواست می کند تا به عنوان گواه و مدرک وضع خود نشان دهد. آنها که بیشتر مورد سوء استفاده مردان قرار می گیرند و هدایای بیشتری دارند تا به خواستگاران خود نشان دهند، شریفتر شناخته می شوند و ممکن است تحت آن شرایط ازدواج بهتری داشته باشند» (یاتر، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

در ترکیه نیز همین رسم رواج داشته است: «خدای مونث سکنه از میر، الهه ای است به نام ایشتر که هر روز لباس او را عوض می کنند و این الهه در یک معبد بزرگ سکونت دارد و در آن معبد صدها دختر به ظاهر باکره، عهده دار خدمات وی هستند، ولی این دختران فقط از نظر رسمی، باکره هستند و برعکس عنوانی که دارند، وظیفه آنها این است که رسوم دلربایی را فرا گیرند تا بتوانند با مردهایی که به معبد می روند، آمیزش کنند...» (والتاری، ۱۳۶۹: ۱۵۴).

در بابل نیز هنگام نوروز، این رسم برپا می شده است: «روز یازدهم نوروز، جشن اکتیو (AKITO) به نقطه اوج خود می رسید. در این روز دسته های دینی به معبد مردوک یا اساگیلا باز می گشتند و مراسم ازدواج مقدس را به جا می آوردند. ازدواج مقدس و آیینی در پرستشگاه ها، نماد زایش کیهان و باروری انسانها و رستنی ها بود. انسان کهن به انسان نو، مرگ به زندگی و پژمردگی به رویش مبدل می شد (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۹۸).

هرودوت، تاریخ پژوه معروف نیز به رسم جالبی در این زمینه اشاره می کند که روسپیان ایشتر در آن آشکارا به تصویر کشیده شده اند:

«بر هر زن بابلی واجب است که در مدت عمرش یک بار در معبد زهره (ونوس) [همان ایشتر بابلی] بنشیند و با یک مرد بیگانه ارتباط جنسی پیدا کند. بعضی از زنان هستند که بنا بر کبر و غروری که از ثروتمندی در آنها حاصل شده از آن عار دارند که با دیگر زنان مخلوط شوند و به همین جهت در ازابه های در بسته به معبد می آیند و همراه با ندیمان

و خدمتگزاران متعدد در آنجا می‌نشینند. ولی بیشتر زنان راهی که برای این کار در پیش می‌گیرند به این ترتیب است: زنان در معبد می‌نشینند و تاجی از ریسمان بر روی سر خود قرار می‌دهند. گروهی پیوسته داخل می‌شوند و گروهی دیگر از معبد بیرون می‌روند. گذرگاه‌هایی به خط مستقیم به جاهایی می‌رسد که زنان در آنجا نشسته‌اند و از این گذرگاه بیگانگان عبور می‌کنند تا هر زنی را که می‌پسندند برای خود انتخاب کنند. پس از اینکه زنی به این ترتیب در معبد نشست، حق بیرون رفتن از آن را ندارد مگر آن گاه که بیگانه‌ای نقره‌ای را در دامان او بیندازد و در خارج معبد با او همخوابگی کند. بر آن مرد که نقره را می‌اندازد واجب است که در آن حال بگوید از الهه میلیتا مسألت دارم که رحمت خود را بر تو نازل کند؛ چه آشوریان، ونوس را به نام میلیتا می‌نامند.<sup>۲۵</sup> آن قطعه نقره هر اندازه کوچک هم باشد، زن حق رد کردن آن را ندارد؛ چه این قطعه نقره، عنوان تبرک و ثیمن دارد. زن با نخستین مردی که نقره به دامن او می‌اندازد به راه می‌افتد و حق ندارد او را رد کند. چون با وی همخوابه شد و تکلیف واجبی را که نسبت به خدایان بر عهده داشت به انجام رسانید به خانه خود بازمی‌گردد. زنانی که تناسب اندام و زیبایی دارند، هرچه زودتر معبد را ترک می‌کنند و به خانه خود می‌روند، ولی آنان که چنین نیستند، زشتی و بدترکیبی‌شان مانع از آن می‌شود که بتوانند وامی را که قانون بر گردن آنان گذاشته به زودی ادا کنند و چه بسیارند زنانی که سه یا چهار سال انتظار آن می‌کشند که نوبت انجام امر واجبی که بر عهده دارند برسد» (دورانت، ۱۹۳۵: نیویورک).

جالب است روسپیگری مقدس آن چنان افتخار بزرگی محسوب می‌شد که ابتدا دختران اعیان و بزرگان شهر که بالطبع نفوذ بیشتری داشتند، داوطلب این مرتبه می‌شدند و بر دیگر دختران پیشی می‌گرفتند و اتفاقاً، گیلگمش نیز بیشتر با همین دختران درمی‌آمیزد: «گیلگمش زیادتر از حد مجاز یک پادشاه در زندگی رعایایش دخالت می‌کند. او حتی در امور مربوط به زن و شوهر، بین مادر و دختر و بین پدر و پسر خانواده‌های اشراف و نجبا و سلحشوران دخالت می‌کند» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۴۴) و در جای دیگر، این بزرگان شهرند که زبان به شکوه گشوده‌اند: «خدایان آسمان زی شکوه‌های اشراف و نجبای شهر اوروک را شنیدند و بی‌درنگ انجمن کردند تا درباره رفتار و نحوه سلوک گیلگمش

۲۵- یونانیان مردم آشور و بابل، هر دو را آشوری می‌نامیدند و میلیتا یکی از صور عشتار (ایشتر) بوده است.



بحث کنند»(همان)؛ اما اینکه چه ارتباطی بین باروری زن و زمین وجود دارد، باید گفت که ارتباط این دو در اساطیر، آن قدر پررنگ و مشهود است که می توان از آن به عنوان یک کهن الگو یاد کرد:

«همبستگی سری میان باروری زمین و قدرت خلاق زن، یکی از اشراقات بنیادین ذهن و وجدانی است که می توان آن را ذهن و وجدان برزیگری نامید... همبستگی شناخته باروری زمین با بارگیری زن از ممیزات شاخص جوامع برزیگر است. مدت زمانی دراز، یونانیان و رومیان، زمین مزروع و زهدان را و عمل باردار کردن زن و کار کشت و برزیگری را همانند می دانستند. این همانندی که در بسیاری از تمدن‌ها به آن بازمی خوریم، موجود شمار کلانی از معتقدات و مناسک و رسوم بوده است. بدیهی است اگر زن چنین تأثیری بر رستنیها دارد، پس وصلت مینوی و حتی نوشخواری و کامرانی جمعی به طریق اولی، قویترین تأثیرات را در باروری نباتات خواهد داشت. سیاه پوستان EWE در افریقای غربی، چون لحظه بحرانی درو نزدیک می شود و جوانه زدن جو آغاز می گردد از رهگذر کامجوییهای آیینی، اقدام به حفاظت از محصول و پیشگیری مصائب می کنند. شمار کلانی از دختران جوان سال را به عنوان همسران پیتون خدا به وی تقدیم می کنند. نمایندگان خدا یعنی کهنه با دختران در معبد همبستر می شوند و دختران یا همسران خدا که این چنین وصلتی مینویی کرده اند، چندی در حریم حرم به فحشای مقدس ادامه می دهند... در چین پسران و دختران جوان در بهار بر خاک با هم در می آویختند و یقین داشتند که این عمل به نیش زدن تخم و جوانه زدن کل نباتات کمک می کند و موجب بارندگی می شود و مزارع را بارور می کند. در سنن هلنی نیز می توان نشانه های چنین زناشویی را میان جوانان بر شیارهایی که تازه بذرپاشی شده اند، تمیز داد که الگوی این آمیزشها، وصلت DEMETER و JASON بوده است. PIPILE ها در افریقای مرکزی به مدت چهار روز پیش از تخم افشانی، جدا از زن می خوابند تا بتوانند در شب پیش از بذر افشانی در آمیزش، زیاده روی و قدرت نمایی نمایند. در روسیه کشیش، خود با زنان بر شیارها غلت می زد و بی تردید نه فقط برای تبرک محصول یا درو، بلکه آن عمل، خاطرۀ مبهمی از وصلت مینوی آغازین بود...»(الیاده، ۱۳۷۶: ۳۳۲).

لویس وستلینگ<sup>۲۶</sup> نیز زن و زمین را معادل هم و در یک راستا می داند: «زمین و رویش گیاهان بر روی آن، میوه ها و بذرها کاشته شده در زمین به صورت استعاری با بدن زن قابل مقایسه است...» (Westling, 1996: 15). از دیگر سو در اسطوره ایشتر و تموز وقتی ایشتر به دنیای زیر زمین می رود، کل طبیعت فرو می پزند که این امر بخوبی ارتباط زن و زمین و باروری را نمایان می کند: «... در غیبت او از جوشش عشق خبری نبود. مردمان و حیوانات تولیدمثل را فراموش کردند؛ همه حیوانات در خطر نابودی بود. آمیزش جنسی در سراسر دنیای حیوانی چنان با ایشتر مربوط بود که بدون حضور او نمی توانستند انزال کنند» (Frazer, 1966, VOL 7: 230).

اینکه غیبت ایشتر، فرو پزندگی طبیعت را در بر دارد از اینجا ناشی می شود که ایشتر، الهه بزرگ باروری بین النهرین، نماد سرسبزی و برانگیختن نیروهای باروری است و لذا بدون او گویی طبیعت نیروی بالیدن و رستاخیز خود را از دست می دهد:

« ایشتر در سرودی می گوید من آسمان را در بر گرفتم و باران را فرو فرستادم. من زمین را در بر گرفتم و باعث سبز شدن سبزه ها در بهار شدم. در سرود دیگری او گاشا<sup>۲۷</sup> نامیده می شود؛ کسی که رویدن گیاهان را سبب می شود. در لament<sup>۲۸</sup> او کسی نامیده می شود که باعث سرسبزی گیاهان در بهار است. در حماسه گیلگمش او به پدر خود آنو<sup>۲۹</sup> می گوید من دانه ها را برای انسان و علوفه را برای احشام فراهم کرده ام...» (Eliade, 1993, VOL 7: 430)؛ اما این پرسش پیش می آید که اگر در آمیختن گیلگمش با نوعروسان و دیگر زندهای شهر اوروک در حکم شرکت در سنت آیینی روسپیگری مقدس ، و در واقع خدمتی است به بغبانو ایشتر و کمک به باروری بیشتر زمین، پس چرا خدایان از این کار بر می آشوبند و به نینسون، مادر گیلگمش دستور آفرینش انکیدو می دهند تا گیلگمش را سر جای خود بنشانند. اگر خدمت به الهه باروری امری اهورایی تلقی می شود، پس این تصمیم چه معنایی می دهد؟

۲۶- LOUISE WESTLING

۲۷- Gasha

۲۸- Lament

۲۹- Anu

در پاسخ باید گفت که اولاً اگر تنبیهی در کار باشد، این تنبیه متوجه زیاده روی گیلگمش و پا را از حد خود فراتر نهادن اوست؛ چرا که خدایان تنها در آمیختن او با نو عروسان را تصویب کرده بودند، نه زنان شوهردار:

«وقتی که خدایان به هنگام به دنیا آمدن او انجمن کردند، جملگی تصویب کردند که گیلگمش در مقام شهریار اوروک، حق دارد که در شب زفاف هر تازه عروس با او هم‌خوابی کند. اما گیلگمش به این حق و امتیاز بسنده نکرد. بنابراین مردم شهر ما هم از او می‌ترسند و هم نفرت دارند!» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۵۱)

از سوی دیگر به نظر نگارندگان با اندکی تامل اصلاً تنبیهی در کار نیست و خدایان با فرستادن انکیدو، نه تنها قصد تنبیه گیلگمش را ندارند، بلکه بدین وسیله به تنهایی او پایان می‌دهند و عزیزترین همدم را نصیب گیلگمش می‌گردانند:

«مادر گیلگمش به او (گیلگمش) پاسخ داد، هنگامی که او (انکیدو) به شهر اوروک می‌آید، بهترین و عزیزترین دوست تو می‌شود» (همان، ۳۵۰) و جالب است نینسون، مادر گیلگمش از فرط شوق، انکیدو را رسماً فرزند خوانده خود اعلام می‌کند: «ای انکیدوی بزرگ، تو پسر من نیستی، اما من تو را رسماً به فرزندی می‌پذیرم...» (همان، ۳۵۹).

در متن حماسه هم نخستین برخورد انکیدو با گیلگمش بسیار شگفت و تا حدی مضحک به نظر می‌رسد. انکیدو که بیگانه ای بیش نیست در راه ورودی معبد ایشتر راه را بر پادشاه و نیرومندترین مرد شهر اوروک، گیلگمش سد می‌کند و گیلگمش که باید طبعاً سراپا آتش شود با یک اقدام شگفت در جلو دیدگان مردم، نام و ننگ پهلوانی را کنار می‌نهد و انکیدو را چونان یار غار در میان می‌گیرد!!! باری آفرینش انکیدو، بازی ای بیش نیست و تنها به منظور فروکش کردن خشم مردم و دست به سر کردن آنهاست؛ نه واقعاً تنبیه گیلگمش.

۲- گیلگمش به همراه انکیدو راهی نبرد با هومبابایی دیو می‌شود. هومبابایی که «دندانهایی مثل دندان اژدها دارد و آتش از دهانش بیرون می‌جهد و وقتی راه می‌رود با هر نفس که می‌کشد، هر چه نی و درخت بر سر راهش می‌یابد، می‌سوزاند و هرچه را نمی‌سوزاند، بی‌درنگ می‌بلعد» (همان، ۳۵۴) و در فرجام موفق به کشتن این دیو اهریمنی می‌شوند.

به نظر نگارندگان، اگر چه در متن حماسه آمده که هومبابا از سوی انلیل به نگهبانی باغ سرو لبنان گماشته شده، این امر تنها ظاهر و روساخت ماجراست و در واقع جنگل سرو، که نماد کل طبیعت است، توسط این دیو در بند اسارت است. بدیهی است اگر ماجرا غیر از این می بود و واقعاً هومبابا از طرف انلیل، خدای خدایان به نگهبانی جنگل سرو گماشته شده بود، پس کشتن هومبابا، امری اهریمنی تلقی می شد و در فرجام می بایست گیلگمش به جرم کشتن نگهبان جنگلی که از طرف انلیل به کار گماشته شده است به مجازات برسد، اما می بینیم در فرجام، این تنها انکیدو است که به جرم قطع درختان سرو و بیشتر به دلیل توهین به ایشتر به مرگ محکوم می شود؛ اما اسارت عامل باروری در چنگ دیو یا اهریمن، امری متکرر در گستره اساطیر است؛ چنانکه در اسطوره ضحاک اژدها صفت نیز، ارنواز و شهرناز که نماد ابرهای باران زا هستند در چنگال او گرفتارند و یا در اسطوره هندی ویشوروپه<sup>۳۰</sup> گاوه‌های شیرده، که باز نماد ابرهای باران زا هستند، توسط این دیو به بند کشیده شده اند.

از دیگر سو نبرد با اژدها یا دیو در گستره اساطیر جهان، نماد نبرد بهار با زمستان و یا دیو خشکسالی است و اغلب وقتی پهلوانی با دیوی رو در رو می شود، در واقع این نبرد، نبرد بهار با زمستان و به عبارت دیگر نبرد اژدهای خشکسالی با سر زندگی و طراوت طبیعت است:

«پهلوان با اژدهایی نبرد می کند: ایندره با ورتره، که اژدهای بازدارنده آبهاست، می جنگد و گاوه‌های ابر را آزاد می کند. تیشتر، ایزد باران با پوش که دیو خشکسالی است، می جنگد و ابرها را رها می کند. فریدون با اژدهای سه سر (ضحاک) نبرد می کند و خواهران جمشید را آزاد می سازد. گرشاسب با اژدها می جنگد و آبها را آزاد می کند. رستم با اژدهایی و با دیو سپید که بنا به توصیف شاهنامه سیاه است، نبرد می کند و کاووس را رها می سازد. تداوم نبردهای رستم و افراسیاب، شکست مداوم افراسیاب از رستم و بازگشتن های او به نبرد، دقیقاً تکرار اسطوره ی نبرد مکرر ایندره و ورتیره است...» (بهار، ۱۳۷۴: ۳۸)

۳۰- VISHVARUPA

ویدن گرن نیز بر ارتباط تنگاتنگ اژدها و خشکسالی تأکید می ورزد و معتقد است: «ایران عناصری که فتح دژ و کشتن اژدها را دنبال می کند به طور مشخص حفظ کرده است: رها سازی آبها و زناشویی با زنها» (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۷۵).

به نظر نگارندگان تا این قسمت حماسه، گیلگمش چونان پادشاهی مقدس، کاملاً در خدمت ایشتر، الهه باروری است و با شرکت در آیین روسپیگری مقدس و کشتن هومبابای دیو، عملاً به بارور تر شدن زمین و طبیعت، که همان خویشکاری ویژه ی ایشتر است، کمک می کند.

۳- از این قسمت به بعد است که گیلگمش به طمع جاودانه شدن، اهریمن خوبی پیش می گیرد و در پی نام آور شدن خود، ناخواسته، الهه باروری را بشدت به خشم می آورد. باری گیلگمش با قطع کردن درختان همیشه سبز سرو، نمی داند نادانسته دارد گیسوهای الهه باروری، ایشتر را می کند و بدین وسیله او را تاچه حد خشماگین می کند؛ باری زمین در دیدگاه اقوام بدوی به منزله مادرشان بود و سبزه زارها و درختان در حکم گیسوهای او: «پیامبری سرخ پوست از قبیله PRIEST RAPLDS ساکن کلمبیا به پیروانش سفارش می کرد که زمین را بیل نزنید؛ زیرا زخمگین کردن زمین و بریدن اندامها و دریدن و خراشیدن مادر همه ما آدمیان با کارهای کشاورزی گناه است. از من اجازه می خواهید که زمین را شخم کنید. آیا من در شکم مادرم چاقویی فرو می برم؟ از من اجازه می خواهید که بیل زنید و سنگها را بردارید. آیا پوست و گوشت مادرم را می درم؟ از من اجازه می خواهید که علفها را ببرید و بفروشید. اما چگونه پروای آن را خواهم داشت که گیسوان مادرم را ببرم؟» (الیاده، ۱۳۷۶: ۲۴۳)

شاید خرده گیرند که اگر قطع درختان سرو، خشم ایشتر را برانگیخته، پس چرا ایشتر با دلبری هرچه تمامتر، دقیقاً بعد از این واقعه از او درخواست ازدواج می کند؟

در پاسخ باید گفت که الهه تنها به این دلیل خواستار ازدواج با گیلگمش است تا با کشتن او به عنوان «پادشاه مقدس»، ضمن بارور تر کردن زمین، انتقام خود را از او بگیرد: «هرگاه که نقش مرد در تولید و تکوین، ضرورت و ارزش می یافت، ملکه برای یک سال شوهر بر می گزید که پادشاه مقدس نامیده می شد. در هر بهاری که بذرها ی تازه می کاشتند، پادشاه مقدس سال پیش را به عنوان اجرای مراسم مذهبی واجب و اصولی

قربانی می کردند. کاهنه الهه مادر، گوشت او را می خورد تا قدرت باروری وی را نگه دارد. خون وی را هم روی حیوانات اهلی درون کشتزارها می پاشیدند تا آنها هم بارور شوند. پس از آن ملکه طی یک مراسم مذهبی، پادشاه مقدس دیگری را برای سال آینده بر می گزید. پادشاه مقدس اندک اندک قدرت یافت و با گزینش یک پادشاه مقدس قائم مقام که به جای وی قربانی می شد، دوران سلطنت یا فرمانرواییش را به هشت سال رساند. پادشاه مقدس اصلی پس از پایان هر سال از دید مردم پنهان می شد و قائم مقامش به جایش فرمانروایی می کرد. کاهنه الهه بزرگ، قائم مقام وی را طی مراسمی مقدس قربانی می کرد و از گوشت و خونسش برای اطمینان از باروری اجتماع استفاده می کرد. آن گاه پادشاه مقدس اصلی، وظایف فرمانروایی خود را در سال نو آغاز می کرد»<sup>۳۱</sup> (روزنیرگ، ۱۳۷۹: ۲۵).

جیمز فریزر نیز به سنت پادشاه مقدس این چنین اشاره می کند: «شاه-خدا جایگزین الهه دست نیافتنی می شود، اما این شاه باید بمیرد تا با ایثار جان و قربان کردن خویش، قومش را توانگر و دولتمند کند. مدت این وکالت شاه نه سال است و در انقضای این مدت باید قربانی شود. شاه با جدیت به انجام دادن وظایف شاهی می پردازد و به افتخاراتی که وضع و موقعیتش به وی ارزانی می دارد، دل می بندد و می کوشد تا پایان مهلت موعود را به تعویق اندازد. در نتیجه نخست پسر شاه به طریقی آیینی قربانی می شود، سپس انسانی دیگر را به این مقام شاهزادگی بر می گزینند و قربانی می کنند و گاه حیوانی را که گویا روح خدا در او متجسد شده و سرانجام نیز فقط تمثال خدا را می سوزانند» (فریزر، به نقل از بایار، ۱۳۷۶: ۳۷) و بالاخره، مهرداد بهار هم بر وجود چنین آیینی در آسیای غربی که بین النهرین<sup>۳۲</sup> نیز جزء آن است، تأکید می شود: «از الهه مادر اغلب به همراه جفتی سخن می رود که نقشی کمتر از الهه دارد و گاه فقط بارور کننده الهه است. الهه مادر ظهور و غیبتی هر ساله دارد و همسر اغلب زمینی- انسانی او هر ساله نو می شود و با وی ازدواجی الهی می کند... معمولاً پس از این ازدواج مجدد، همسر الهه کنار گذاشته، و یا به جهان مردگان فرستاده می شود تا سالی نو و همسری نو» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۹۴).

<sup>۳۱</sup> - سنت میر نوروزی در ایران، دقیقاً شکل تعدیل یافته این سنت است.

<sup>۳۲</sup> - خاستگاه حماسه گیلگمش

ملاحظه می شود که ایستر نه از روی دل باختگی، بلکه به هوای کین خواهی و کشتن گیلگمش، خواهان ازدواج با او می شود و البته گیلگمش که به عاقبت ازدواج با الهه نیک آگاه است، پیشنهاد او را نمی پذیرد و عاقبت شوم پادشاهان مقدس پیشین را که با ایستر ازدواج کرده بودند بدو یاد آور می شود: «تو مرغ چوپان را که دوست می داشتی با تیر زدی و بالهایش را شکستی. اکنون سالهای متمادی است که آن مرغ در باغهای میوه بر شاخ درختان می نشیند و زاری کنان می گوید بالم! بالم! آن گاه اسب نرینه ای را دوست داشتی که در میدانهای کارزار شهرت یافته بود. نخست او را به تازیانه بستی و بعد مهمیز زنان او را حدود ۳۲ فرسنگ به تاخت راندی و ناگزیرش ساختی آب گل آلود بنوشد و به این شیوه آن حیوان را کشتی. مادرش هنوز در رثایش گریان است. آن گاه عاشق رمه بانی شدی که چندین و چند کوله بار شاخه های درخت زبان گنجشگ به تو پیشکش می کرد و هر روز بهترین و فربه ترین بزهایش را برای خوشایند تو می کشت. تو عشق او را این گونه پاسخ دادی؛ او را کتک زدی و بعد به گرگ مبدل کردی! بچه چوپانانش او را از گله اش راندند و سگانش نیز پاهایش را گاز گرفتند. اندکی بعد عاشق باغبان نخیلات پدرب شدی. او هر روز چندین سبد رطب برای سفره ات می آورد. تو او را به موش کور مبدل کردی و به دل زمین فرستادی! پس اگر من هم بگذارم تو مرا دوست داشته باشی، درست همان گونه با من رفتار خواهی کرد که با دیگر عاشقانت کردی!» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۶۶) لذا چون گیلگمش از ازدواج با ایستر می پرهیزد، قائم مقام گیلگمش، انکیدو توسط ایستر کشته می شود؛ چرا که در هر حال ایستر باید به خویشکاری ویژه خود عمل کند و یک نفر باید به عنوان پادشاه مقدس کشته شود تا باروری زمین از سر گرفته شود. دونا روزنبرگ نیز درخواست ازدواج ایستر با گیلگمش را از سر خشم و کین خواهی می داند:

«هنگامی که الهه می خواهد گیلگمش با او ازدواج کند، گیلگمش نمی پذیرد؛ زیرا او بخوبی آگاه است که اگر با یک الهه ازدواج کند، بی تردید می میرد. او حتی با برشمردن شمار شوهران الهه که به دست وی کشته شده اند به او توهین می کند. ایستر از سخن گیلگمش سخت رنجیده خاطر و خشمگین می شود و به تلافی این کار در صدد بر می آید او را از بین ببرد، اما با وجود این دوستش انکیدو به جای او می میرد؛ چون او نیز ناخواسته، نقش پادشاه مقدس را بر عهده می گیرد» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۴۰).

۴- از آنجا که هنوز خشم شعله ور ایشتر نسبت به گیلگمش فرو نخواستیده است و موفق به کشتن او در قالب پادشاه مقدس نشد از پدرش، ورزایی طلب می کند تا گیلگمش را از پای درآورد، اما نه تنها گیلگمش کشته نمی شود، بلکه ورزای آسمانی را نیز می کشد. این بار، ایشتر چنان بر تصمیم خود در انتقام از گیلگمش مصر است که پدر را تهدید می کند که چنانچه با او همکاری نکند، کلون در دنیای مردگان را به روی دنیای زندگان باز می کند و بدین ترتیب کاری می کند که مرگ (سیاهی، نیستی و خشکسالی) بر زمین سایه افکند.<sup>۳۳</sup>

در اینجا باید یادآور شد ورزا، نماد ابرهای بارانزاست و گیلگمش که به واسطه قطع کردن درختان سرو، اکنون اهریمن خو شده، نماد خشکسالی است. پس می توان با توجه به ژرف ساخت حماسه، این چنین تصور کرد که ایشتر که الهه باروری است، ابرهای باران را از آسمان فرو می بارد تا خشکسالی را از بین ببرد و زمین بارور شود، اما به رغم تلاش ایشتر، باز هم این گیلگمش است که از میدان پیروز بیرون می آید و لکن خشکسالی همچنان بر طبیعت سایه می افکند.

اینکه ورزا، نماد ابرهای باران زاست، در اساطیر دیگر ملل نیز مشهود است و امری منحصر به این اسطوره نیست: «ضحاک در اوستا، یک اژدهای سه سر و شش چشم و در پی تحولاتی در شاهنامه پادشاهی بیگانه شده است. در وداها با همین شخصیت اوستایی روبه رو می شویم، ولی نه با اسم اژی دهاک، بلکه با اسم ویشوروپه (VISHVA RUPA). پدرش ایزد است، ولی خود او صورت اژدها دارد و تریته آبتیه از خدایان پهلوان که شخصیتش درست برابر فریدون شاه است، ویشوروپه را می کشد و گاوهای او را از او می گیرد. باید توجه کرد که در اساطیر تطبیقی هند و ایرانی، آنچه در هندوستان به اسم گاوهای شیر ده ظاهر می شود و مظهر ابرهای بارانزاست در ایران به صورت زن ظاهر می شود. زندهای زیبا و پیر ناشدنی اژی دهاک را که فریدون می گیرد، برابر همان گاوهایی هستند که تریته آبتیه در وداها از ویشوروپه می گیرد...» (بهار، ۱۳۷۷: ۳۱۱).

<sup>۳۳</sup> - درباره اینکه خشم الهه یا خدای باروری، می تواند کل طبیعت را فرو بزند - اسطوره

پرسفونه (PERSEPHONE) و دمتر (DEMETERE) و اسطوره تلپینو (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۵۳-۶۲ و ۳۳۱-۳۳۷).



در آثار الباقیه نیز این ارتباط بین گاو و باروری، نیک نمایان است: «سبب اینکه این روز [شانزدهم دی ماه روز مهر] را عید می گیرند، این است که مملکت ایران در این روز از ترکستان جدا شد و گاوهایی را که ترکستانیان از ایشان به یغما برده بودند از تورانیان پس گرفتند. در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخهای او از طلا و پاهای او از نقره است و چرخ ماه را می کشد، ساعتی آشکار می شود... در این شب بر کوه اعظم شبخ گاو سفیدی دیده می شود و اگر این گاو دو مرتبه صدا برآورد، سال فراوانی است و اگر یک مرتبه صدا کند، خشکسالی خواهد شد» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۶۶).

جالب است که درباره ارتباط گاو، زن و باروری، هنوز هم در ایران، مراسمی نمادین برپا می شود: «رابطه زن، گاو شیرده و باران، که مهرداد بهار و ویدن گرن، هردو به آن اشاره می کنند، قابل مقایسه است با آیین گاوریایی که در فصلهای کم آبی در غرب ایران و روستای اطراف کرمانشاه هنوز اجرا می کنند. زنان روستایی، گاوهای روستای همسایه را آن گاه که آنها خود را به خواب زده اند، می دزدند و می برند و زنان روستای دزد زده با چوبدست و چون جنگاوران می روند و در حالی که زنان روستای گاو دزد در طویله ها از خود صدای گاو در می آورند تا آنها را به اشتباه بیندازند، گاوهای ربوده شده را می ربایند و باز می آورند. با این آیین نمایشی که با اطلاع دو روستا، سراسر، توسط زنان اجرا می شود، امیدوارند باران بیارد» (بیضایی، ۱۳۸۳: ۲۷).

از دیگر سو نبرد گیلگمش با ورزا، نبرد فریدون با ضحاک را در ذهن تداعی می کند. همان طور که در اسطوره ضحاک، ضحاک نماد خشکسالی و زمستان است، گیلگمش اهریمن خون نیز در اینجا چونان ضحاک، نماد همین خویشکاری است و از سوی دیگر، همان طور که ورزا نماد باروری و ابرهای بارانزا است، زندگی فریدون نیز چنان با گاو عجین شده است که بیشتر یک گاو در ذهن تداعی می شود تا یک انسان: «فریدون نماد باروری است و نشانه های او ارتباط با آب و گاو است. نام پدرش آبتین با آب مربوط است و او رهاکننده شهرناز و ارنواز است که نماد ابرهای بارانزا هستند. مهمترین نشان پیوستگی فریدون گاو پرورد با گاو اینکه گاوی آراسته و ویژه به نام برمایون او را شیر می دهد و فریدون نه تنها به کین خواهی پدر، که به کین خواهی

گاو/ دایه اش بر ضحاک می تازد. درفش او از پوست گاو است و گرزش که خودش آن را شکل بخشیده است و آهنگران ساخته اند، گاو سر است و در بندهش، نام گاو تا نه پشت او در تبار شناسی اش آمده است» (همان، ۳۳).

در اسطوره مصری ایزیس و ازیریس نیز وقتی هوروس، سر مادر خود، ایزیس را از تن جدا می کند، توت، مادر ایزیس برای باز گرداندن ایزیس به زندگی با وردی جادویی، ابتدا سر ایزیس را به سر ماده گاوی تبدیل می کند و بعد با پیوند دادن سر گاو به جسد دخترش، او را دوباره به زندگی برمی گرداند که در این اسطوره نیز ارتباط گاو و باروری آشکارا مشهود است.<sup>۳۴</sup>

در اسطوره آفرینش جهان در ایران نیز وقتی گاو یکتا آفریده می میرد، روان گاو به اورمزد گله می کند که چرا با پاس نداشتن گاو، گیاهان و آبها را خشکانیده است: «چون گاو یکتا آفریده درگذشت بر دست راست افتاد. کیومرث پس از اینکه درگذشت بر دست چپ. گوشورون که روان گاو یکتا آفریده است به هرمزد گله کرد که تو سالاری آفریدگان را به که هشتی که زمین را لرزه افتاد و گیاه خشک و آب آزرده شد؟...» (بهار، ۱۳۷۶: ۸۹) در ادامه همین اسطوره از لاشه گاو یکتا آفریده، غلات و گیاهان دارویی می روید: «پنجمین نبرد را گاو یکتا آفریده کرد. چون درگذشت به سبب سرشت گیاهی از اندامهای گاو، ۵۵ نوع غله و ۱۲ گیاه درمانی از زمین پالوده شد» (همان، ۱۱۳).

یکی از خویشتکاریهای ایندرا، خدای بزرگ هند و ایرانی نیز، که نبرد او با اهی و وریتره، دیو خشکسالی معروف است، آزاد کردن گاوهای شیرده است که خود نماد رهایی ابرهای بارانزا است: «ایندره در سپیده دمی شیرین از پهلوی مادر زاده می شود و چون بالنده می گردد، گاوهای پنهان شده در غارها را می یابد و به آنان برکت و ثروت می بخشد... او آورنده گاو و یاری دهنده جنگاوران است. آذرخش در دست اوست. کشنده اهی (دیو خشکسالی و دارنده اسبهای تیز رو است. ایزدی است زرین فام، کشنده وریتره ازدها و پشتیبان پهلوانان و رزمجویان» (جلالی نائینی، ۱۳۴۸: ۲۶).

<sup>۳۴</sup> - برای اطلاع بیشتر ← اسطوره ایزیس و ازیریس (روزنبرگ: ۱۳۷۹: ۳۲۹-۳۱۳)

جالب است در حماسه گیلگمش نیز وقتی انکیدو اوصاف هومبابا را برای گیلگمش بر می شمارد، می گوید: «ما نمی توانیم وارد جنگل سرو بشویم. هومبابا همیشه و بی وقفه از جنگل پاسداری می کند. او حتی صدای گاوان وحشی را از سیصد فرسنگی می شنود» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۵۴) که حساسیت هومبابای دیو به صدای گاو می تواند نمایانگر حساسیت دیو خشکسالی به هرگونه نشانه باروری و سرسبزی باشد.

از دیگر سو وقتی گیلگمش به نبرد با هومبابا می رود، خوابی شگرف می بیند که در این خواب، گاوی او را یاری می دهد: «من خواب دیدم که ورزای وحشی دشت را گرفته ام. هنگامی که آن ورزا را گرفتم، چنان گرد و خاکی به هوا فرستاد که دنیا تیره و تار شده. آن گاه ورزا مرا گرفت و نیرویم را طوری هرز برد که ناگزیر شدم از برابرش بگریزم. اما باز هم مرا گرفت؛ به من غذا و از مشکی که همراه داشت مقداری آب به من داد» (همان، ۱۳۷۹: ۳۶۲). این خواب می تواند نمایانگر این باشد که چون گیلگمش قصد نبرد با دیو خشکسالی دارد، گاو که نماد باروری و زایایی است، او را یاریگر است.

از سوی دیگر وقتی، آنو، پدر ایشتر و خدای خدایان می خواهد برای کشتن گیلگمش، ورزای آسمانی را به او بدهد، انگار از پیش می داند که ورزا کشته خواهد شد و در نتیجه خشکسالی بر جهان سایه می افکند؛ چرا که می گوید باید برای هفت سال برای مردم و دیگر موجودات آذوقه تأمین کنی: «آنو پاسخ داد، اگر ورزای آسمان را به تو بدهم، هفت سال قحطی در او روک خواهد آمد. آیا تو به اندازه کافی غله ذخیره کرده ای که در این هفت سال به مردم بدهی بخورند؟ آیا به اندازه کافی گیاه کاشته ای که به همه حیوانات برسد؟» (همان، ۳۶۷) که در اینجا نیز ارتباط بین گاو و باروری، نیک مشهود است.

۵- ایشتر، که از طریق مراسم آیینی پادشاه مقدس و ورزای آسمانی، نه تنها نتوانست گیلگمش اهریمن خو را شکست دهد، بلکه خشمش بیش از پیش شعله ور شد، این بار او را به زانو در می آورد و بهار و شادابی را به زمین برمی گرداند.

اینکه گیلگمش در پی جاودانه شدن راهی دیار اوت ناپیشتم<sup>۳۵</sup> می شود، بدین معناست که او می خواهد برای همیشه، خشکسالی را بر زمین حکمفرما سازد و بدین طریق بار دیگر الهه باروری، ایشتر را شکست دهد.

جالب است ضحاک نیز که نماد خشکسالی است، کشته نمی شود که این امر می تواند نماد بازگشت مکرر خشکسالی به ایران باشد؛ چرا که ایران به لحاظ اقلیمی در وضعیتی بود که همواره دیو خشکسالی آن را تهدید می کرد. در اساطیر یونان نیز، کروئوس<sup>۳۶</sup> را، که او هم نماد خشکسالی است، نمی توان کشت، بلکه تنها می توان چون ضحاک او را در بند کرد.

به نظر نگارندگان، بین کروئوس و ضحاک، که هر دو نماد خشکسالی هستند، اما نمی توان آنها را کشت از یک طرف و طلب جاودانگی گیلگمش در سوی دیگر، رابطه ای است و آن اینکه خشکسالی را به طور مطلق نمی توان از بین برد و تنها می توان تا حدی آن را کنترل کرد. با کمی دقت ملاحظه می شود در اسطوره گیلگمش نیز، ایشتر موفق نمی شود او را بکشد و تنها می تواند جلو جاودانگی او را بگیرد.

در هر حال، گیلگمش برای جاودانه شدن در راه سرزمین اوت ناپیشتم، گام می نهد غافل از اینکه هنوز ایشتر خشمناک چون سایه در پی اوست. وقتی گیلگمش به سرزمین اوت ناپیشتم می رسد، اوت ناپیشتم، آزمونی را سر راه گیلگمش قرار می دهد و قول می دهد که اگر از این آزمون سربلند بیرون آید برای همیشه جاودان خواهد شد: «اوت ناپیشتم به گیلگمش گفت، اگر می خواهی که مثل خدایان آسمانی باشی و تا ابد زنده بمانی، نخست باید از قدرتی شبیه قدرت خدایان برخوردار باشی. گرچه تو آدم نیرومندی هستی، من ثابت می کنم که تو نیز مثل هر آدمیزاده دیگر ناتوان هستی. از همین امشب از تو می خواهم که هفت شب و هفت روز بر سر پا بایستی و بیدار بمانی» (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۸۸).

ایشتر که سخت مراقب گیلگمش است، خواب را بر چشمان او چیره می کند و بدین وسیله از جاودانه شدن گیلگمش و به تبع آن چیره شدن همیشگی خشکسالی،

<sup>۳۵</sup> - «uta» به معنی یافت و «napishtim» به معنی زندگی است که در کل به معنای زندگی یافته یا جاودان است (همان، ۳۷۳).

<sup>۳۶</sup> - «اسطوره کروئوس و رئا» (همان، ۳۵).

جلوگیری می‌کند و این اولین باری است که ایشترطعم خوش پیروزی را می‌چشد؛ اما مسئله اینجاست که هنوز برگ برنده کاملاً در دست ایشتر نیست و گیلگمش هنوز نهالهایی را در دست دارد که اگرچه او را جاودانه نمی‌کند تا زمانی که این نهالها با اوست، جوان باقی می‌ماند.

روشن است از آنجا که جوان بمراتب قدرت و توانی بیش از پیر دارد، گیلگمش نیز تا وقتی نیروی جوانی را در وجود خود دارد با نیروی بیشتری، خشکسالی را بر زمین تحمیل خواهد کرد.

اینجاست که ایشتر باز هم ساکت نمی‌نشیند و وقتی گیلگمش مشغول شناست با واسطه ماری، نهالها را از چنگ گیلگمش می‌رباید و بدین ترتیب نه تنها از جاودانه شدن گیلگمش جلوگیری می‌کند، بلکه حتی قدرت جوان ماندن را نیز از او می‌گیرد و این بار پیروزی بی‌منازع میدان، همانا ایشتر است.

باری در فرجام، گیلگمش اهریمن خو، که نماد خشکسالی است، روز به روز بیشتر رنگ می‌بازد و پیری و به تبع آن ناتوانی، بیشتر گریبان گیر او می‌شود و به دیگر عبارت با تلاش ایشتر، خشکسالی از زمین رخت بر می‌بندد و بار دیگر بوی خوش بهار و طراوت و شادابی و سرسبزی از درون حماسه بیرون می‌تراود و مشام را می‌نوازد.

تنها پرسش بی‌پاسخ، این است که چه شد که گیلگمش اهورایی، که در ابتدا کاملاً در خدمت الهه باروری، ایشتر بود و با ساختن پرستشگاهی مجلل برای او در شهر اوروک و شرکت در مراسم آیینی روسپیگری مقدس و کشتن دیو خشکسالی، هومبابا، ارادت خود را به ایشتر به تمام و کمال آشکار ساخت، ناگاه تغییر چهره داد و از این رو به آن رو شد و در جهت عکس خویشکاری قبلی خود، ناگاه به نماد خشکسالی متحول گشت و کاملاً چهره ای اهریمنی به خود گرفت.

در پاسخ باید گفت که اولاً گیلگمش از همان ابتدا هم که سرسپرده ایشتر، الهه باروری بود، چندان پهلوان جوانمرد و مردمداری نبود: «گیلگمش، پادشاهی پرخاشگر، سرکش و جنایتکار بود. در ابتدای حماسه، او حق ویژه همبستری با نو عروسان را به خود اختصاص می‌دهد. او در ساختن باروی شهر اوروک و مقبره اینانا مردم شهر را اجیر می‌کرد به آنها ظلم روا می‌داشت» (Mason, 1970: 15). در متن حماسه به روایت روزنبرگ نیز شاهد

بودیم که او در آن هنگام که شهریاری جوان بود، مثل یک ورزشکار خودکامه، خیره‌سر و هراس‌انگیز بود. او کشتی‌گیر و جنگجوی بی‌همتا بود؛ با ترس بیگانه بود و به سنت احترام نمی‌گذاشت. او هر کار که می‌خواست می‌کرد و اهمیت نمی‌داد که ممکن است به دیگران زیان برساند. حقیقت امر این است که از آزار رساندن به دوستان و همقطاران خود نیز رویگردان نبود» (روزنیرگ، ۱۳۷۶: ۳۴۴).

ثانیاً این تنها گیلگمش نیست که در پی رسیدن به قدرت و آوازه ای بلند، این چنین تغییر ماهیت می‌دهد، بلکه در گستره اساطیر جهان از این نمونه‌ها فراوان یافت می‌شود؛ به عنوان نمونه در اسطوره اورانوس و گایا<sup>۳۷</sup> نیز با اینکه در ابتدا اورانوس به امر اهورایی آفرینش اقدام می‌کند، بعد از چندی ناگاه طمع حفظ قدرت، این وسوسه را دردل او می‌کارد که نکند فرزندانم مرا از اریکه قدرت براندازند و لکن برای جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی، همه فرزندانم را در زیر زمین در زندان تارتاروس، در بند می‌کند. کرونوس<sup>۳۸</sup> نیز در ابتدا جوانمردانه قد بر می‌افرازد و با دلیری تمام علیه پدر بیدادگر خود، اورانوس بر می‌آشوبد و او را از بین می‌برد، اما همو نیز چون بوی خوش قدرت را می‌شنود به عملی اهریمنی دست می‌زند که بمراتب بدتر از عمل پدرش، اورانوس بود. پدرش اورانوس، فرزندان را در تارتاروس به بند می‌کشید، اما کرونوس این خطرپذیری را هم نمی‌کند و برای آسوده خاطر شدن کامل، فرزندان خود را فرو می‌بلعد. در اساطیر ایران نیز ضحاک در ابتدا مردی نیکو صفت است که هر چه ابلیس در گوش او دمدمه فرو می‌خواند که برای رسیدن به قدرت کامل، پدر خود را سربه نیست کند، باز هم کشتن پدر را کاری اهریمنی می‌داند و از این کار سر باز می‌زند:

«چو ضحاک بشنید اندیشه کرد  
ز خون پدر شد دلش پر ز درد  
به ابلیس گفت کاین سزاوار نیست  
دگر گوی کاین از در کار نیست»

(شاهنامه، ۱۳۷۶، ج ۱، ابیات ۱۰۰-۹۹)

سرانجام این اهریمن است که پیروز می‌شود و ضحاک، اهریمن خوبی پیشه می‌کند و پدرش، مرداس را می‌کشد و جالب است اورانوس، کرونوس و ضحاک، هر سه

<sup>۳۷</sup> - «اسطوره اورانوس و گایا (همان، ۳۴)

<sup>۳۸</sup> - «اسطوره کرونوس و رتا (همان، ۳۵)

نماد خشکسالی و بی بری هستند که همانند گیلگمش به طمع آوازه ای بلند از چهره ای اهورایی به ماهیتی اهریمنی متحول می شوند.

### نتیجه

با وجود اینکه حماسه گیلگمش به اسطوره جاودانگی مشهور شده و گیلگمش در این حماسه، نماد ابر مردی بوده که با تحمل کوشش بسیار در پی دستیابی به جاودانگی است، نگارندگان بر اساس رویکرد شالوده شکنی، معنایی دیگرگونه از این حماسه دریافته اند که در این دریافت نو با اینکه ابتدا گیلگمش با بنای پرستشگاه ایشتر و شرکت در آیین روسپیگری مقدس و کشتن هومبابای دیو از شیفتگان ایشتر، الهه باروری است، بعد به طمع قدرت و دستیابی به آوازه ای بلند، اهریمن خویی پیشه می کند و با قطع درختان سرو و کشتن ورزای آسمانی، ایشتر را سخت خشماگین می کند و به همین دلیل ایشتر که موفق به کشتن او نمی شود، مانع رسیدن او به جاودانگی می شود و لذا نبرد گیلگمش با ایشتر، نبرد دیو خشکسالی با زایایی، باروری و سرسزی طبیعت است که به شکست گیلگمش، دیو خشکسالی می انجامد.

## فهرست منابع

## منابع فارسی

- ۱- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *اسطوره بیان نمادین*. تهران: سروش.
- ۲- الیاده، میرچا. (۱۳۷۶). *رساله در تاریخ ادیان*. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- ۳- امامی، نصرالله. (۱۳۸۲). *ساخت شکنی در فرایند تحلیل ادبی*. اهواز: ربشش.
- ۴- ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۵). *اساطیر مصر، ترجمه باجلان فرخی*. تهران: اساطیر.
- ۵- بایار، ژان پیر. (۱۳۷۶). *رمز پردازی آتش*. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.
- ۶- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگاه. چاپ دوم.
- ۷- ----- (۱۳۷۴). *جستاری چند در فرهنگ ایران*. تهران: فکر روز.
- ۸- ----- (۱۳۷۷). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: چشمه.
- ۹- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: امیر کبیر.
- ۱۰- بیضایی، بهرام. (۱۳۸۳). *ریشه یابی درخت کهن*. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- ۱۱- پاتر، آنتونی. (۱۳۸۴). *نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان*. ترجمه محمود کمالی. تهران: ایدون.
- ۱۲- حصوری، علی. (۱۳۷۸). *ضحاک*. تهران: چشمه.
- ۱۳- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). *اژدها در اساطیر*. تهران: توس.
- ۱۴- روزنبرگ، دوننا. (۱۳۷۹). *اساطیر جهان، داستان ها و حماسه ها*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- ۱۵- *شاهنامه فردوسی*. (۱۳۷۳). به کوشش دکتر سعید حمیدیان. بر اساس چاپ مسکو. تهران: قطره.
- ۱۶- شی، یرا، ادوارد. (۱۳۷۵). *الواح بابل، ترجمه علی اصغر حکمت*. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۷- *گزیده سروده های ریگ ودا*. (۱۳۴۸). ترجمه سید محمد رضا جلالی نایینی. تهران: طهوری.



۱۸- والتاری، میکا. (۱۳۶۹). *سینووهه*، پزشک مخصوص فرعون. ترجمه ذبیح الله منصور، تهران: زرین.

۱۹- یغمایی، پیرایه. (۱۳۷۸). «نگاهی دیگر به اسطوره گیلگمش». چیستا. شماره ۲۶.

#### منابع انگلیسی

1-Baron, Patric (2002) *The separation of wild animal nature and human nature in Gilgamesh: Roots of a contemporary theme*, papers on language & literature, Fall, Vol, 38, Issu 4, 377-394

2-Bernd Jager. (2001) "The birth of poetry and the creation of human world: an exploration of the epic of Gilgamesh", Journal of phenomenological psychology, 32, NO 2, 131-154

3-Elyade, Mircea (1907) *Encyclopedia of religion and ethics*, New York, Macmilan publishing company

4-Frazer, Sir James George. (1966). *The golden bough*, A study in magic and religion, New York, St martins press.

5-Heidel, A. (1946) *The Gilgamesh epic and old testament parallels*, Chicago, the university of Chicago press

6-Karmer, N. (1963) *The Sumerian, their history, culture and character*, Chicago, the university of Chicago press

7-Klager, Rivkah Scharf. (1991) *The archetypal significance of Gilgamesh, A modern ancient hero*, Einsiedeln, Daimon verlag

8-Mason, Herbert. (1970) *Gilgamesh, a verse narrative*, New York, Mentor

9-Sandars, n, k. (1960) *The epic of Gilgamesh*, New York, Vikin penguin Inc

10-Tigey, Geffry. (1982) *The evolution of the Gilgamesh epic*, Philadelphia, Washington D, C, Island press

11-Westling, Louise. (1996) *The green breast of new world: landscape gender and American fiction*, Athen, the university of Georgia